دکه

چهل و هشتمین شماره مجله «فیلم امروز» منتشر شد

در ستایش «پیرپسر»

خادم| چهل و هشتمین شماره مجله «فیلم امروز»، با عکسی از حسن پورشیرازی در فیلم به شدت تحسین شده «پیرپسر» بر روی جلد، منتشر شد.

«یک سیلی سه ساعته!» با زیرتیتر «جشنواره فیلم فجر؛ پدیده 'پیرپسر' و بازی حسن پورشیرازی» عنوان مطلبی است که متناسب با عکس روی جلد آمده است. نویسنده این مطلب در بخشی از نوشته اش آورده است: «حسن پورشیرازی، با بازی حیرت انگیزش در 'پیرپسر' (با هدایت دقیق و استادانه اکتای براهنی)، ناگهان به همه سینمای ایران یادآوری کرد که چه بازیگر بزرگی است. غولی خفته در چراغ جادوی سینما که گویی سال ها منتظر کارگردان شجاع و خوش فکری بود که ورد جادویی را بلد باشد و او را از خلوت هزارساله اش بیرون بکشد. بازیگری با توانایی های بی نظیر که قدرت خیره کننده امروزش بر پرده سینما حاصل پنجاه سال چرخ زدن در گوشه وکنار تئاتر و تلویزیون این سرزمین است. از پرسه زنی های نوجوانانه اش در حاشیه 'جشن هنر شیراز' که فرصت تماشای کار بزرگ ترین نظریه پردازان تئاتر روسیه را برایش فراهم کرد، تا عروسک گردانی و پرسه زنی در تئاتر سنتی که ـ از 'دندون طلا' تا 'مجلس زن کشی'ـ شانس همکاری با شاخص ترین کارگردان ها را در مسیرش قرار داد.»

«مروری بر مستندهای متال»، «دیوید لینچ: مرا به آرامی بکش!»، «سینما در خاطره/ داستان های گلی ترقی»، «مجادله قدیمی احمد شاملو و پرویز دوایی بر سر هیچکاک»، «پرونده یک موضوع: سینمای وحشت آمریکا در دهه ۱۹۳۰» و «نگاهی به استفاده از سرود 'ای ایران' در فیلم ناصر تقوایی» از دیگر مطالب چهل و هشتمین شماره مجله «فیلم امروز» است.

این شماره در ۱۳۲ صفحه و به بهای ۲۰۰ هزار تومان منتشر شده است.

تازه‌ها

شعر فاضل نظری همچنان خریدار دارد

«نیست» سومین بار هست شد

شیرزاد| آخرین مجموعه شعر فاضل نظری در کمتر از دو هفته به چاپ سوم رسید.

«نیست» عنوان تازه ترین اثر نظری است که پیش ازاین، از سال ۱۳۸۲ به این سو، هفت کتاب دیگر چاپ و منتشر کرده است؛ به ترتیب «گریه های امپراتور»، «اقلیت»، «آن ها»، «ضد»، «کتاب»، «اکنون»، «وجود».

کتاب اخیر نیز مجموعه ای از غزل های این شاعر است که ـ مانند آثار پیشین او ـ انتشارات «سوره مهر» آن را روانه بازار کرده است. «نیست» که ۴۱ غزل را دربردارد، در ۸۸ صفحه و به قیمت ۱۷۵ هزار تومان عرضه شده است.

گزارش

هوشنگ مرادی کرمانی در رویداد «هنرگان کتاب» عنوان کرد

خواندن و نوشتن بهترین شیوه حفظ و گسترش زبان فارسی است

نخستین دوره رویداد فرهنگی هنری «هنرگان کتاب» که به تبیین جایگاه کتاب در بین هنرها اختصاص دارد، برگزار شد. هوشنگ مرادی کرمانی در این مراسم گفت: «روزی یکی از دوستانم از من پرسید کتاب مکتوب به شکل امروزی تا کی می ماند؟ من پاسخ دادم تازمانی که مادران به فرزندشان شیر می دهند و زبان فارسی باقی است. زبان فارسی را باید تقویت کنیم و بهترین شیوه حفظ و گسترش این زبان، خواندن و نوشتن است.»

خالق «قصه های مجید»، با تأکید بر تأثیر ادبیات بر سینما و هنر عنوان کرد: «اندیشه و ذهن من در زندگی و زمان خلق داستان هایم تصویری بوده است و در زمان نگارش تصاویر و صحنه های فیلم را در ذهنم می آفرینم.»

مرادی کرمانی با بیان خاطراتی از کودکی اش، به تأثیر تصویر در شکل گیری اندیشه و ذهن اشاره کرد و گفت: «از کودکی عاشق فیلم بودم و حتی مدتی در سینما کار کردم و یکی از دلایل تحصیلم در هنرستان همین علاقه به فیلم و سینما بوده است.»

جامعه ای که نمادسازی نکند، می میرد

محمدرضا شعیری، نویسنده و منتقد ادبی، نیز در سخنانی، با تأکید بر اینکه افت تولید فرهنگی موجب مرگ جوامع است، گفت: «جوامعی که نمادسازی نمی کنند و تصور دارند نمادهای سابق کافی است، دچار مرگ می شوند. 'ماهی سیاه کوچولو' یک نماد ایرانی و 'شازده کوچولو' یک نماد غربی است که اولی در کتاب محدود شد و دومی وارد انواع هنرها شد و به شهرت جهانی رسید. باید نمادهای جدید را تولید کنیم یا نمادهای گذشته را به نمادهای جدیدتر تبدیل کنیم. در جهان امروز، دیگر اقتباس کفایت نمی کند و به امتزاج رسیده ایم؛ به عبارت دیگر، خلاقیت هنری امروز نتیجه انتقال، تطبیق و امتزاج پدیده هاست.»

وی با تأکید بر اینکه در ایران قابلیت بالای ادبیات به عنوان رسانه ای که انواع هنرها را رشد می دهد، مغفول مانده است، افزود: «تولید نماد با کمک گرفتن از ادبیات زندگی آفرین است و جامعه ای که نماد نمی سازد، به سمت مرگ پیش می رود.»

برای اقتباس های جدی نیازمند نظریه پردازی هستیم

بهمن نامورمطلق، پژوهشگر و رئیس سابق «فرهنگستان هنر»، نیز در سخنانی عنوان کرد: «اقتباس، عامل تغییر و شاخص پیشرفت و انسجام است. ما همان متن هایمان هستیم. امروزه، هنر، ادبیات و علوم مختلف به هم ارتباط دارند و به یاری هم می آیند؛ در این مسیر، اگر می خواهیم اقتباس جدی انجام شود، باید به نظریه پردازی برسیم. اقتباس عین خلاقیت است و باید نهادی، به عنوان متولی، به فرهنگ سازی، روش سازی، نظریه پردازی و ساختارسازی در اقتباس بپردازد.»

مجموعه ای دیگر از نمایشنامه های سعید تشکری چاپ و منتشر شد

با مهر تو سر ز خاک بر خواهم کرد

علی باقریان

گزارش کتاب

«من، از شش سالگی تا پنجاه سالگی، دمادم و یک نفس با این کهن شاهکار تمدن بشری در صحنه و اجرا زیسته ام، در صحنه ای که تئاتر زندگی ام بوده است (خلاصه اش می شود زندگی تئاتری) و خواستم حکی، نامی در این منظومه بی کرانِ خردورزی با هویت خودم داشته باشم. افقم در تئاتر معاصر و متعهد، همواره، [برتولت] برشت و [فرناندو] آرابال بوده اند؛ اما، با جهان و باور دینی خود، کوشیده ام در بازسازی زمانه ام، بی پرت افتادگی از اصل واسب، بی خط وربطِ دلبستگی و وابستگی و بازی های مرسوم، به آرمانی تکیه بدهم و بنویسم و نمایش به صحنه ببرم که نمایش تئاتر دینی باشد، نه ویترینی و توریستی. سال ها سنگ و سد دیدم و خودم را خراشیدم، اما تفکراتم را به باور معنوی و تئاتر آرمانی از دست ندادم، چه زمانی که یک دهه تمام تئاتر علمی با کودکان و نوجوان برای خود آن ها به صحنه بردم، چه آن زمان که در حوزه تئاتر مقاومت نفس کشیدم و کارگردانی کردم و چه همه این سال هایی که برای باورم تئاتر دینی به صحنه بردم.»

این ها را سعید تشکری (۱۳۴۲-۱۴۰۰) نوشته که، پیش و بیش از هر کاری، کار نمایش می کرد و نمایشنامه می نوشت؛ اگر فهرستی از آثار پرشمار او فراهم بیاورید، خواهید دید که درآن میان نمایشنامه ها از نوشته های دیگر قدیم تر و فراوان ترند. اگرچه تشکری که در دهه ۷۰ با هنرهای نمایشی، به ویژه نمایشنامه نویسی، درخشیده و نام و آوازه ای یافته بود، بعدها ـ به ویژه پس از انتشار نامه ای در سال ۱۳۹۳ که بخش هایی از آن آمد. بیشتر به داستان و رمان پرداخت، هیچ گاه از آن کار اول دست نکشید؛ نشان به آن نشان که در ماه های پایانی حیات او مجموعه ای از نمایشنامه هایش تحت عنوان «من هستم، گیلگمش» چاپ و منتشر شد. طی چند روز گذشته هم یک مجموعه مشابه درآمده است که «آرام، عاشقانه، ابدی» نام دارد. مجموعه اخیر شامل پنج نمایشنامه دینی، به ویژه رضوی، است که به ترتیب «آبگینه» و «آرام، عاشقانه، ابدی» و «آشنایی» و «تو فقط رد می شدی، فردوس!» و «مثل چشم های خدا، آبی/ فقط تماشا کن» نام دارند. این کتاب را «به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)» چاپ و منتشر کرده است.

چنان که از توضیح ناشر درباره «آرام، عاشقانه، ابدی» برمی آید، «آبگینه» نمایشنامه ای با شش شخصیت است که به نخستین آینه کاری حرم امام رضا(ع) به دست مرد هنرمندی به نام «یونس» پرداخته و روایتی از نذر و عشق است؛ «آرام، عاشقانه، ابدی» نمایشنامه ای با چهار شخصیت است که داستان زندگی سید جواد جهانی، از شهدای مدافع حرم، در مشهد را به نمایش گذاشته است؛ «آشنایی» نمایشنامه ای با هفت شخصیت و روایتی است از جنگ و دفاع مقدس که حول توطئه قتل آیت ا... میرزاجواد آقاتهرانی و دیدار شهید برونسی با او شکل گرفته است؛ «تو فقط رد می شدی، فردوس!» نمایشنامه ای است با دو شخصیت زن که ضمن روایتی از کارهای فاطمه خاموشی، مؤسس «مکتب نرجس»، مسائلی همچون حیا و حجاب را طرح افکنده است؛ درنهایت، «مثل چشم های خدا، آبی/ فقط تماشا کن» نمایشنامه ای با پنج شخصیت است که داستانی از ارشیا، نقاش نصرانی، را بیان کرده است (او کسی است که پس از شنیدن خطبه حضرت زینب(س) و دیدن سر بریده امام حسین(ع) بسیار متأثر می شود و چهره امام را تصویر می کند).

مهدی سیم ریز، مدیر تولید «به نشر»، در گفت وگو با «تسنیم»، گفته است که این نمایشنامه های دینی ـ که خانواده تشکری آن ها را دراختیار این نشر قرار داده اند. محصول سال های آخر حیات نویسنده اند (از این نکته هم روشن می شود که آن نامه ۱۳۹۳ حکم پایان کار نمایشی تشکری نبوده است). او یادآور شده که بخشی از این آثار، چنان که از تشکری چشم می داریم، درباره امام رضا(ع) هستند و وعده داده است که در ایام برگزاری نمایشگاه کتاب که مصادف با ایام دهه «کرامت» است، مراسمی برای رونمایی «آرام، عاشقانه، ابدی» برگزار خواهد شد. سیم ریز، همچنین، به تفاوت نمایشنامه های این مجموعه با نمایشنامه های پیشین تشکری اشاره کرده و گفته است که آثار متأخر، در قیاس با آثار متقدم، با فضای امروز تئاتر هماهنگ ترند. گذشته ازاین، نمایشنامه های «آرام، عاشقانه، ابدی» فضایی مینی مالیستی دارند و اجرایی ترند. به هرحال، مجموعه اخیر نشان می دهد که نسبت تشکری و هنرهای نمایشی همین است که در این بیت می خوانیم: «با عشق تو در خاک نهان خواهم شد/ با مهر تو سر ز خاک بر خواهم کرد».

درباره مستند «وزن کلمات» که تجربه نادر حضور در خانه ابوالحسن نجفی است

چهره مرد پنهان شده در کتاب و کلمه

مجید خاکپور

درنگ

ابوالحسن نجفی (۱۳۰۸- ۱۳۹۴) پرهیزی وسواس گونه و عجیب داشت از انتشار عکسش؛ پشت جلد هیچ کدام از آثارش عکسی از خودش چاپ نکرد و نمی خواست روی جلد مجله یا روزنامه ای برود. این کناره جویی از هر نوع دوربینی، اعم از عکاسی یا فیلم برداری، شاید مهم ترین دلیلش این بود که او گمان می کرد، به ازای نشر هر تصویر، قدری از قلمرو بی مرز ناشناختگی و آسودگی حاصل از آن کاسته می شود، و خدشه ای وارد می شود بر آن خلوت راهب گونه ای که لازمه تأمل طولانی و ممتد در سلوکی است که آفرینش و بازآفرینی ـ نوشتن و پژوهش و ترجمه ـ با استمرار آن ممکن است.

در اوایل مستند «وزن کلمات»، می گوید زمانی که در فرانسه بوده روزی سارتر را در خیابان می بیند. دو فرانسوی دیگر هم سارتر را می شناسند و او را به هم نشان می دهند. نجفی می گوید سارتر می دانست هرجا برود همه می شناسندش، بس که خودش عکسش را داده بود این ور و آن ور چاپ کرده بودند. ادامه صحبت های نجفی را در تدوین گذاشته اند روی صحنه هایی که او دارد در خیابان راه می رود: با سردرگریبانیِ آشنای همه پیرمردهای بازنشسته با حقوق قانون کارِ تأمین اجتماعی برای خرید به بقالی می رود، و هیچ کنش و نشانی وجود ندارد که حتی بقال محل هم بداند مشتری قدیمی اش کیست: «من، اگر همچین شهرتی مثل سارتر داشتم و توی خیابان می رفتم همه می ایستادند و می گفتند این فلانی است، من واقعا ناراحت می شدم و از آن شهر فرار می کردم.»

اما نجفی، با همه پرهیزش، برای اهل زبان و ادبیات چهره ای بسیار شناخته شده بود که هیچ گریزی هم از این شهرت نداشت؛ کارهای بزرگ و تأثیرگذار او در عرصه زبان و ادبیات، اعم از تألیف و پژوهش و ترجمه و ویرایش، خواه ناخواه، شهرت با خود می آورد و شهرت بیگانگان را. این بود که او حتی برای پاسخ گویی به تماس های تلفنی اش روشی رمزگونه ابداع کرده بود، چیزی مانند اسم شب، و فقط به تلفن کسانی پاسخ می داد که این رمز را داشتند. بهمن فرمان آرا در بخشی از مستند می گوید رمز خودش این بوده که سه بار زنگ بزند و قطع کند؛ و بار چهارم نجفی تلفن را جواب می داده، چون می دانسته آن نفر پشتِ خط خودی است. خودی های دیگر هم رمزهای دیگری داشته اند.

اهمیت مستند «وزن کلمات» هم در همین است: یک نفر خودی توانسته به قلعه ابوالحسن خان نجفی رسوخ کند و ناشنیده هایی از آن ور دیوار بیاورد. این نفوذی هیچ کس دیگری نمی توانست باشد جز شبلی نجفی، پسر و تنها فرزند او؛ هیچ کس دیگر را مجال و جسارت آن نبود که چنین به این مرد انزواجو یورش بَرَد و او را وادارد که از کودکی اش، از سیلی خوردن از پدر، خاطره دور شنیدن صدای جوی آب با مادر و عشقی جاگذاشته در جوانی، و بسیاری چیزهای دیگر بگوید. شبلی نجفی، در یادداشتی، این کار پدرش در هشتاد و چند سالگی را بزرگ ترین از خودگذشتگی او می داند که شاید هم به جبران ۳۰ سال دوری پدر از فرزند و سبک کردن وجدان از این بار و برای دادن فرصتی بوده باشد به پسر برای اینکه اثر خودش را خلق کند.

نمایی از مستند «وزن کلمات»

شبلی را از صرافت مستندساختن بیندازید

«وزن کلمات» (محصول ۲۰۲۲ که به تازگی انتشار یافته است) مستند پرتره ای بسیار نزدیک و صمیمی است که توجه کمی به کارهای مکتوب ابوالحسن نجفی دارد و اگر به آن ها می پردازد هم برای این است که کار ادبی یکی از جنبه های جدایی ناپذیر هویت و شخصیت نجفی بوده است. پسری، پس از سال ها، برای دیدار پدرش به ایران می آید و تصاویری از او ثبت و ضبط می کند که به دخترش ـ که هرگز پدربزرگ خود را ندید ـ نشان بدهد تا او بداند پدربزرگش چگونه مردی بوده است. اما راضی کردن ابوالحسن نجفی برای نشستن جلو دوربین حتی برای فرزندش هم کار ساده ای نبوده است. شبلی نجفی، در گفت وگویی که به تازگی با روزنامه «هم میهن» داشته، گفته است: «متقاعد کردن او برای نشستن جلو دوربین کار آسانی نبود. پنج سال پیش از شروع فیلم، این ایده را تلفنی با او مطرح کردم. همان طور که انتظار می رفت، بلافاصله مخالفت کرد. هرچه بیشتر اصرار می کردم، احتمال عملی شدن آن کمتر می شد. با اینکه سی سال بود به ایران برنگشته بودم، او نگران بود که یک روز با دوربین سر برسم؛ تا آنجا نگران بود که پیوسته از دوستان و همکارانش می خواست که به من ایمیل بزنند تا مرا از [...] ساخت مستند منصرف کنند. درنهایت، همان چیزی هم که او [از آن] واهمه داشت اتفاق افتاد. او تنها زمانی با ساخت مستند موافقت کرد که واقعا به خانه اش رفته بودم. پس از کمی اصرار، با بی میلی پذیرفت که از او فیلم برداری کنم.»

اینجا خانه پیرمردی تنهاست

ما، با دیدن مستند، می فهمیم که همسر و فرزند نجفی در دوران جنگ، و بمباران تهران (به نوشته شبلی نجفی در یک یادداشت، پنج سال پس از متارکه)، از ایران رفته اند؛ اما، حتی اگر این را ندانیم، همه نمادها و نشانه های خانه به ما می گویند که اینجا خانه پیرمردی تنهاست، کسی که خیلی سال است تنهاست.

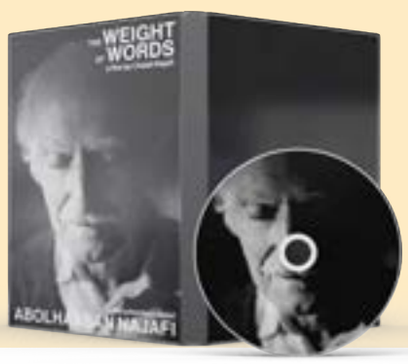

نمایی از شستن لباس ها با دست در تشتی قرمز یکی از بهترین نماهای این مستند است که فاش کننده تنهایی است. نشانه های نبود زن و خانواده در خانه ابوالحسن نجفی بسیار است: شکل چینش وسایل و نوع به هم ریختگی آن ها و قدیمی بودن تقریبا همه چیز، از شیرآلات تا دستگیره در و میز و رومیزی، همه، المان های خانه ای است که ساکنش زمانی طولانی بی همدم در آن زندگی کرده است. در خانه نجفی، انگار زمان درگذشته گیر کرده؛ و چشمگیرترین تأثیر زمان را در خود او می شود دید، در پیرشدنش. به خصوص عکس های او در جوانی، بی رحمانه و وقیحانه، گذر زمان را به رخ می کشند.

نجفی، غیر از عکس ها، از جوانی یک یادگار مهم دیگر هم دارد: عشقی به وصل نرسیده. گویا نجفی در فرانسه عاشق دختری می شود، و وصلت ممکن و مقدور نمی شود. همین نرسیدن، مانند همه فراق های دیگر، سبب مانایی این عشق و دراماتیک شدن یاد آن شده، و نجفیِ تودار را وامی می دارد که اعتراف کند، پس از چند دهه و در پیرانه سر، هنوز گاهی به آن دختر دور و گمشده در زمان و مکان فکر می کند.

نماهای کم نور و تک نفره اما در تناقضی بنیادین است با روحیات و فلسفه زندگی نجفی. او شیفته زیستن است، و در کهن سالی هنوز آن طور متعجب از بودن که کودکی که نخستین بار بستنی را کشف کرده است.

فردا می نویسند ابوالحسن نجفی دیوانه شد

نجفی دو نگرانی بزرگ دارد: یکی چشم هایش. در چند جای فیلم، صحبت از بینایی اش و مشکلی می شود که دارد خودش را نشان می دهد. در اواخر فیلم، نجفی را می بینیم که به چشم پزشکی رفته و پزشک آب مروارید چشم چپ او را تأیید و عمل را تجویز می کند. کاهش بینایی او را از کتاب دور می کند؛ و این بزرگ ترین کابوس کسی مانند ابوالحسن نجفی است. جاهایی می گوید آب و صدای آب را خیلی دوست دارد، و این احتمالا برمی گردد به دوران کودکی اش که با مادرش ساعاتی را در طبیعت و کنار یک جوی آب گذرانده است. می گوید، اگر خانه اش نزدیک رودخانه ای بود، هرروز کنار آن می رفت، چون خیلی کیف می کند از صدای شنیدن آب؛ بعد، بلافاصله حرفش را اصلاح می کند: «ولی می دانم که این کار را هم نخواهم کرد، چون تمام وجودم وابسته به همین کتاب هاست. نمی دانم، اگر این ها نباشد، چطوری صبح از خواب بیدار می شوم. بیدار نخواهم شد.»

همین کتابخانه نگرانی دیگر اوست؛ نگران این است که دزد به خانه اش بزند و، به خیال اینکه صاحب خانه پشت کتاب ها پول و طلایی قایم کرده، کتابخانه را به هم بریزد: «از اینکه بیاید اینجا و پولی پیدا کند و ببرد آن قدر ناراحت نمی شوم که بیاید اینجا کتاب ها را بریزد پایین، بلکه پشت اینجا یک چیزی پیدا کند. از اینکه کتاب ها ریخته پایین من بیشتر ناراحت می شوم. واقعا یکی بخواهد من را دیوانه کند بیاید این کتاب ها را بریزد پایین و برود؛ هیچ کار دیگری نداشته باشد. فردا توی روزنامه ها می نویسند ابوالحسن نجفی دیوانه شد.»

من از لغت خوشم می آد

نجفی زبان شناس بود و شأن و اعتبار بالایی برای زبان قائل بود. جایی از مستند، که گویا لوکیشنْ خانه ضیا موحدِ منطق دان و مترجم و شاعر است، می گوید: «زبان بوده که انسان را ساخته است. یعنی هوش انسان بسیار مدیون زبان است، یعنی لااقل ۵۰ درصد هوش انسان مدیون زبان است؛ اگر زبان نداشت، این هوش را نداشت. [...] وقتی انسان به دنیا می آید، غرایزی دارد، جز غریزه زبان [...]. می گویید غریزه نیست، اما می گویم در جامعه انسانی به صورت یک غریزه درآمده است و این را ساخته است؛ این غریزه ای است که انسان برای خودش ساخت. [...] جبر ارتباط با دیگری ناچارش کرده که این ابزار پیچیده را بسازد، چون چاره ای نداشته و نمی توانسته ابزار ساده ای به کار ببرد.»

این میزان علاقه به زبان و کلمه برای کارگردان کمی غریب است. جایی از پدرش می پرسد که «برای پیدا کردن معانی یک کلمه حوصله ات سر نرفت؟» ابوالحسن نجفی، با لبخندی که کمی تعجب از پرسش را هم می شود در آن دید، می گوید: «نه؛ من از لغت خوشم می آید.» بعد، با اشاره به کتاب «فرهنگ فارسی عامیانه» که در اینجا صحبت از آن است، می گوید: «می دانی برای 'کلاه' چند تا لغت پیدا کرده ام؟! [...] هی کتاب های مختلف را خواندم و هی یادداشت برداشتم. معنی لغت را دقت کردم و دیدم معنی خاصی دارد. [...] ۴۳ اصطلاح فقط با 'کلاه' ساخته می شود.»

در این مستند، ضیا موحد، حسین معصومی همدانی، بهمن فرمان آرا، امید طبیب زاده، یونس تراکمه، عباس میلانی، فرزانه طاهری و منوچهر بدیعی نیز جلو دوربین می آیند و درباره کارهای نجفی و اهمیت و تأثیرگذاری اش و کمی هم شیوه زیست او و صحبت می کنند. شبلی نجفی می گوید روند فیلم برداری این اثر سه ماه طول کشیده است. تصویربرداری در پاییز و زمستان سال ۱۳۸۹ انجام شده و نمایی از دکه روزنامه فروشیِ تاریخ ۲۳ دی ۱۳۸۹ را که روی روزنامه خورده است نشان می دهد، یعنی پنج سال پیش از مرگ نجفی. نجفی از تودارترین و کم گوترین و ـ به تعبیری ـ مرموزترین شخصیت های ادبی ماست که حتی درمقابل دوربین پسرش هم کم حرف است؛ با این همه، اینجا خود دوربین هم مانند یک راوی عمل می کند و با به تصویرکشیدن سوژه، خانه اش، کتاب هایش، رخت شستنش، نوشتنش، پرتقال پوست گرفتنش، عکس و نامه های قدیمی را خواندن و نشان دادنش، و نماهای دیگر، شناختی از ابوالحسن نجفی را ممکن می کند که تا پیش از آن به دست نمی آمد.